

People's Sovereignty and the Recognition of States

(Type of Paper: Research Article)

Mohammadmahdi Sadeghi¹, Masoud Raei^{2*}, Leila Raiesi³

Abstract

With the expansion and development of international law and consequently human rights law, the world system is gradually transforming from a state-centered system into an individual-centered one. Therefore, the necessity of presenting views which are focused on the sovereignty of the people is becoming more apparent. Recognition of states is one of the issues the world is facing today. The keyword of people's sovereignty is a neglected subject. After thoroughly examining the two basic theories of proclamation and creation, this study will present their respective advantages and disadvantages, along with an extended concept of sovereignty. A rational solution to the age-old problem of state recognition will also be presented in accordance with international law based on justice.

Keywords

people's sovereignty, recognition of states, justice, human rights, international law.

-
1. PhD. In International Law, Department of law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: mmahdi.sadeghi@gmail.com
 2. Associate Prof. Department of law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran (Corresponding Author). Email: masoud.raei@yahoo.com
 3. Associate Prof. Department of law, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: Leila.raiesi@gmail.com
- Received: January 25, 2020 - Accepted: June 21, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

حاکمیت مردم و شناسایی دولت‌ها

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

محمد مهدی صادقی^۱، مسعود راعی^{۲*}، لیلا رئیسی^۳

چکیده

به تدریج با گسترش و توسعه حقوق بین‌الملل و به تبع آن توسعه حقوق بشر شاهد دگرگونی در عرصه بین‌المللی هستیم، به طوری که نظام جهانی از نظام دولت‌محور به نظام فردمحور در حال پوست‌اندازی است. بنابراین ضرورت ارائه دیدگاه‌هایی که محور آن حاکمیت مردم باشد، بیش از پیش خودنمایی می‌کند. یکی از موضوعاتی که جهان امروز به آن مبتلاست، مسئله شناسایی دولت‌هاست. در این میان کلیدواژه حاکمیت مردم موضوعی است که مغفول واقع شده، از این رو در این تحقیق پس از بررسی دقیق دو نظریه اساسی اعلامی و تأسیسی نقاط منفی و مثبت آن ارائه شده و در کنار ارائه مفهومی مبسوط از حاکمیت مردم راه‌حل منطقی برای موضوع شناسایی دولت‌ها مطابق با حقوق بین‌الملل مبتنی بر عدالت ارائه خواهد شد.

کلیدواژگان

حاکمیت مردم، حقوق بشر، حقوق بین‌الملل، شناسایی دولت‌ها، عدالت.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
Email: mmahdi.sadeghi@gmail.com
۲. دانشیار، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول).
Email: masoudraei@yahoo.com
۳. دانشیار، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران.
Email: Leila.raiesi@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۱

مقدمه

دولت‌ها اصلی‌ترین موضوعات حقوق بین‌الملل هستند، اما تنهاترین موضوع حقوق بین‌الملل نیستند. به نظر می‌رسد نظریاتی که سبب شکل‌گیری کشورها شده است، ایرادات فراوانی دارد که این ایرادها و اشکال‌ها سبب ایجاد موانع متعددی بر سر راه توسعه حقوق بین‌الملل عمومی شده است. اگر موجودیت‌ها بتوانند بدون هر گونه تأثیر حاکمیت مردم به کشور تبدیل شوند، خود همین ماهیت‌ها به موانعی جدی بر سر راه توسعه و پرورش حقوق بشر در حوزه حقوق بین‌الملل تبدیل می‌شوند. یکی از اهداف حقوق بین‌الملل مقبولیت تدریجی و توسعه گام به گام است. همان‌طور که برای همه روشن است، در حقوق داخلی کشورهای دموکراتیک بهترین حمایت از قوانین حقوق بشری صورت می‌گیرد. هدف از تحقیق حاضر ارائه ایده‌ای نو و مختصر در عین حال عملی است که حاکمیت مردم را به‌عنوان شرطی برای شناسایی یک دولت ارائه می‌دهد و در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست که نظریات کلاسیک که حاکمیت محور است، آیا پاسخگوی نیازهای امروزی است و آیا می‌توان با تحول مفهوم شناسایی گامی در جهت برپایی عدالت حقوقی و به تبع آن عدالت اخلاقی در حقوق بین‌الملل برداشت و راه را برای توسعه حقوق بین‌الملل هموار کرد. بنابراین در این مقاله سعی خواهد شد ابتدا دو نظریه موجود شناسایی در حقوق بین‌الملل عمومی بررسی شود، سپس نظریه جدید مبتنی بر حاکمیت مردم ارائه شود.

حقوق بین‌الملل و نظریه‌های کلاسیک شناسایی

۱. مقایسه نظریه‌های تأسیسی و اعلامی برای شناسایی دولت‌ها

مطابق نظریه تأسیسی یک دولت مستقل تابع حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود، اگر و تنها اگر حاکمیت آن توسط دولت‌های دیگر به رسمیت شناخته شود. بنابراین مطابق این نظریه، یک دولت جدید نمی‌تواند به سرعت عضوی از جامعه بین‌المللی و به تبع آن متعهد به انجام قوانین بین‌المللی شود. همچنین مشکلی که به وجود می‌آید این است که در حالت تشکیل یک دولت جدید، دولت‌های دیگر الزامی به رعایت حقوق بین‌الملل در رابطه با چنین دولتی ندارند زیرا حیات یک دولت تنها به دولت‌های دیگر بستگی دارد (اشمیت^۱، ۲۰۰۸: ۱۹۷).

بنابراین دو نقد بر این نظریه وارد است؛ ابتدا اینکه نظریه تأسیسی به ارائه روابط دولت‌ها به‌عنوان موضوع حقوق بین‌الملل منجر شده است، در حالی که دولت‌ها قادر به ایجاد دولت‌های جدید همانند سازمان‌های بین‌المللی در قالب حقوق بین‌الملل نیستند. نقد دیگر در این زمینه این

است که اگر دولتی قادر باشد در مورد شخصیت دولت دیگر براساس حقوق بین‌الملل تصمیم بگیرد، این امر برخلاف اصل اساسی برابری حاکمیت دولتهاست (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۸: ۴۳). بیان نظریه تأسیسی و تعریف آن از شناسایی دولتها حقیقتاً در دنیای امروز و با توجه به واقعیت‌های روز تعریفی است منقضی‌شده. از نظر دیدگاه مکتب پوزیتیویسم (تحقیقی) رابطه حقوقی در حقوق بین‌الملل تنها با رضایت کسانی که تمایل به رابطه دارند، محقق می‌شود. در نظریه اعلامی برخلاف نظریه تأسیسی شناسایی ماهیت جدید مستقل از شناخته شدن توسط سایر دولتهاست و این موضوع در ماده ۲ کنوانسیون مونته‌ویدئو (حقوق و وظایف کشورها، ۱۹۳۳) تأکید و بیان شده است.

به‌طور خاص نظریه اعلامی که در ماده ۱ کنوانسیون مذکور تعریف شده است، یک دولت را به‌عنوان یک شخص در حقوق بین‌الملل می‌شناسد، اگر دارای معیارهای ذیل باشد:

۱. دارای سرزمین مشخص باشد؛
۲. دارای یک جمعیت دائمی باشد؛
۳. دارای یک حکومت باشد؛
۴. اهلیت برقراری ارتباط با سایر دولتها را داشته باشد (پاوکویک^۱، ۲۰۱۶: ۱۱).

۲. ناکارآمدی نظریه اعلامی

نظریه اعلامی به دو دلیل کارایی لازم برای کاربرد به‌منظور شناسایی دولتها را ندارد. این دلایل در ادامه تجزیه و تحلیل می‌شود.

۲.۱. دور منطقی شرط چهارم نظریه اعلامی

دلیل نخست ناکارآمدی نظریه اعلامی، در حقیقت شرط چهارم آن است؛ این شرط به دور منطقی منجر می‌شود، زیرا برای اینکه ماهیتی به یک دولت تبدیل شود، لازم است اهلیت برقراری ارتباط را با سایر دولتها داشته باشد، بنابراین این ماهیت باید یک دولت باشد تا اهلیت ایجاد رابطه داشته باشد، زیرا هنگامی که صحبت از روابط می‌کنیم، انحصاراً منظورمان روابط میان دولتهاست نه نهادهای دیگر. اگر از منظر مخالف به مطالب ذکرشده نگاه شود، مفهوم آن این است که هر کسی که شناسایی نشده، نمی‌تواند با سایر دولتها رابطه برقرار کند و به‌طور دقیق‌تر به‌علت ناتوانی این ماهیت در برقراری ارتباط با سایر دولتها، قادر نخواهد بود شروط لازم برای شناسایی به‌عنوان یک دولت را کسب کند (روپستف^۲، ۲۰۱۳: ۱۱۳). نتیجه نهایی این است که آخرین شرط برای شناسایی در نظریه اعلامی عملاً قابل اجرا نیست.

1. Pavkovic
2. Ropestorff

۲.۲. شرط اهلیت برای برقراری ارتباط و نظریه اعلامی

علت دوم که نظریه اعلامی شناسایی را ناکارآمد می‌کند، کاربرد شرط اهلیت برای برقراری ارتباط با سایر دولت‌هاست، زیرا آن را منوط به شناخته شدن توسط سایر دولت‌ها می‌کند. بنابراین اولین موضوعی که به ذهن می‌رسد، نگاهی به رویه دولت‌ها در مورد شناسایی دولت‌های دیگر است.

هنگامی که رویه دولت‌ها را در موضوعات خاص بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کنیم، در چارچوب پیچیده‌ای گرفتار می‌شویم که این چارچوب شرایط شناسایی از شرایط پدید آمدن یا ظهور یک دولت و استقلال آن شروع می‌شود و تا شرایط شناخته شدن به‌عنوان یک دولت ادامه پیدا می‌کند (بالایو، ۲۰۱۳: ۹۳).

شرایط ایجاد یک دولت و استقلال آن در حقوق بین‌الملل عمومی پیش‌بینی و حتی ارائه شده است و در حقیقت همان چیزی است که امروزه در روابط بین‌الملل استفاده می‌شود. با این حال مشاهده می‌شود که شرایط شناسایی به‌عنوان یک دولت از دولتی به دولت دیگر متفاوت است. این مسئله مبین این است که این شرایط نسبتاً سیاسی است. در واقع دولت‌ها براساس شرایط سیاسی تصمیم به شناسایی دولت دیگر می‌گیرند. برای نمونه در قضیه جمهوری قبرس اگرچه مطابق قوانین حقوق بین‌الملل قبرس یک دولت مستقل است، اما دولت ترکیه به دلایل سیاسی متعدد که برخی از این دلایل آشکار و برخی دیگر پنهان است، از شناسایی قبرس به‌عنوان یک دولت سر باز می‌زند (تالمون، ۲۰۰۴: ۱۶۱).

اگر به مورد کوزوو نیز نگاه کنیم، رویکرد کشورهای جهان نمایان‌تر می‌شود. کوزوو در سال ۲۰۰۸ اعلام استقلال کرد که اغلب کشورهای غربی کوزوو را به رسمیت شناختند، به طوری که تا سال ۲۰۱۷ حدود ۱۱۰ کشور دنیا کوزوو را به رسمیت شناختند و حتی این موجودیت جدید را به‌عنوان کشور به عضویت نهادهای بین‌المللی درآوردند، نهادهایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول. اما در تمام این سال‌ها روسیه و چین به‌عنوان دو عضو دائم شورای امنیت از به رسمیت شناختن کوزوو سر باز زدند. درحالی که روسیه س از جنگ ۲۰۰۸ با گرجستان آبخازیا را شناسایی کرد. امروزه آبخازیا به‌وسیله کشورهای روسیه، ونزوئلا، نیکاراگوئه، سوریه و نائورو به رسمیت شناخته شده است، اما کشورهای غربی همچنان این موجودیت جدید را به رسمیت نمی‌شناسند. در همه این موارد شاهد رویکرد سیاسی در مواضع کشورها هستیم، به طوری که ضوابط حقوق بین‌الملل را کامل ناکارآمد کرده است.

۳. رویه دولت‌ها در قبال نظریات کلاسیک

به سبب آنکه در کنوانسیون مونته‌ویدئو به طور صریح نظریه اعلامی بیان شده است، ممکن است انتظار داشته باشیم دولت‌ها از نظریه اعلامی شناسایی در عرصه بین‌المللی به طور مطلق پیروی کنند (میرعباسی، ۱۳۹۴: ۶۲). اما آنچه با بررسی رویه دولت‌ها به نظر می‌رسد این است که دولت‌ها رویه‌ای میان دو نظریه را در پیش گرفته‌اند. در ادامه مثال‌های از رویه دولت‌ها آورده شده است. برای مثال در شرایطی که بخش‌های زیادی از کرواسی و بوسنی و هرزگوین در سال ۱۹۹۲ تحت کنترل نیروهای غیردولتی قرار داشت و این دو کشور در شرایط جنگ داخلی به سر می‌بردند، توسط اتحادیه اروپا به نوان دولتهایی مستقل شناخته شده و سپس به عنوان عضوی از سازمان ملل متحد پذیرفته شده‌اند (مطابق ماده ۴ منشور ملل متحد تنها محدود به دولت‌هاست). همچنین در اغلب اوقات کشورهای جدیدی که نامشروع تلقی می‌شوند یا با نقض حقوق بین‌الملل به وجود آمده‌اند، شناسایی نمی‌شوند (میلر^۱، ۲۰۱۰: ۶۲). برای مثال می‌توان به عدم شناسایی رودزیا و قبرس شمالی توسط جامعه جهانی اشاره کرد.

در قضیه رودزیا هنگامی که اقلیت سفیدپوست قدرت را تصاحب و تلاش کرد در کنار دولت آپارتاید آفریقای جنوبی یک دولت تشکیل دهد، توسط جامعه جهانی شناسایی نشد. در این قضیه شورای امنیت سازمان ملل متحد تشکیل جلسه داد و با صدور قطعنامه ۲۱۶ شورای امنیت آن دولت را رژیم غیرقانونی که توسط اقلیت نژادپرست تشکیل شده توصیف کرد (دیباس^۲، ۱۹۹۰: ۲۷۵).

در قضیه قبرس شمالی جامعه جهانی دولت قبرس شمالی را به دلیل تشکیل حکومت در سرزمین‌هایی که به صورت غیرقانونی در سال ۱۹۷۴ توسط ترکیه مورد هجوم و تصرف قرار گرفته بودند، شناسایی نکرد، سپس شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه ۵۴۱ بر آن مهر تأیید زد.

به طور کلی به نظر می‌آید رویه واقعی دولت‌ها بیش از آنکه با معیارهای حقوقی همراه باشد، معیارهای سیاسی دارد (گران^۳، ۱۹۹۹: ۱۳۲).

راه‌حل نظریه حاکمیت مردم

۱. لزوم شرط چهارم شناسایی

از معایب اشاره شده می‌توان نتیجه گرفت که شرط چهارم شناسایی، شرط و معیار غلطی است و

1 Miller
2. Debbas
3. Grant

اصولاً نباید استفاده شود، در واقع تنها سه شرط اول باقی می‌ماند. حال اگر به موضوع تشکیل یک دولت فارغ از نظریات موجود بنگریم، با فرایند اجتماعی-سیاسی برای ایجاد یک دولت مواجه خواهیم بود. بنابراین با توجه به اشکالات شرط چهارم به نظر می‌آید تنها سه شرط اول باید باقی بمانند. اما شرط چهارم هم باید وجود داشته باشد، زیرا بدون شرط چهارم این پروسه ناقص خواهد بود. اما آنچه از نظریه‌های اعلامی و نتایج به دست آمده از آن مشخص می‌شود، این است که اگرچه تشکیل یک دولت روندی سیاسی اجتماعی است که به یک نتیجه حقوقی منجر می‌شود، اما در واقع این سه شرط اول شریان‌های تشکیل ماهیت جدید حقوقی را تشکیل می‌دهند. نکته شایان تأمل در اینجا این است که شرط چهارم جزئی از این روند سیاسی اجتماعی نیست. این موضوع مهم‌ترین اشکال نظریه اعلامی است (بارتن^۱، ۲۰۱۴: ۱۱۲).

در حقیقت وظیفه شرط چهارم این است که به روند تشکیل ماهیت جدید مبنای حقوقی بیخشد و کمک کند که این ماهیت بتواند سرانجام از منظر حقوق بین‌الملل مورد پذیرش قرار بگیرد و در حقیقت این روند را تسهیل می‌کند. بنابراین شرط چهارم شرطی است که اگر به درستی عمل کند، سبب ارتقا و توسعه روند تبدیل یک ماهیت جدید به یک دولت می‌شود. دو سؤالی که از ذهن می‌گذرد این است که آیا جامعه جهانی متقاعد می‌شود که صرفاً تشکیل دولت با سه شرط امکان‌پذیر باشد؟ و آیا شرط چهارمی نیز برای آن می‌توان ارائه کرد؟ بی‌شک ماهیت جدید، یک حالت حقوقی که بتواند به وضعیت حقوقی منجر شود، نیست، اما در مورد یک تابع حقوق بین‌الملل وضعیت متفاوت است و تابعان حقوق بین‌الملل حالت حقوقی دارند که می‌توانند به وضعیت حقوقی تبدیل شوند. برای مثال دولت‌ها تابعان اصلی و کامل حقوق بین‌الملل هستند، اما ماهیت‌ها این‌گونه نیستند. بنابراین باید شرط چهارم شرطی باشد که بتواند به ماهیت‌ها حالت حقوقی بخشد. برای مثال ابتدا به ماهیت چارچوب و روح حقوقی داده شود. به عبارت دیگر حالت حقوقی پیدا کند و سپس آن ماهیت را ارتقا دهیم و به دولت تبدیل کنیم، یعنی دارای وضعیت حقوقی شود (کل^۲، ۲۰۱۲: ۴۵).

۲. حاکمیت مردم به عنوان شرط چهارم شناسایی

به نظر ایده‌پردازان نظریه حاکمیت، مردم باید به عنوان یک مفهوم تاریخی خاص به منزله شرط چهارم شناسایی تصور شود. به نظر می‌آید این دیدگاه، گرایش اخلاق‌مدارانه دارد. بنابراین نظریه‌پردازان کوشش کردند بر مبنای علم اخلاق بدون آنکه وارد محدوده علوم هستی‌شناختی و فرضیه‌های آن شوند، به تبیین علل درستی این دیدگاه بپردازند (فیچ^۳، ۲۰۱۵: ۱۷۸).

1. Barten
2. Cole
3. Fisch

۲.۱. شرط حاکمیت مردم

شرط حاکمیت مردم برای اینکه اجرایی شود، باید دارای شروط زیر باشد:

۱. در یک زمان مشخص، اکثریت مشخصی از مردم در سرزمینی مشخص زندگی کنند؛
۲. مردم ساکن در این سرزمین از حکومتی که با رأی آزادانه آنها به قانون اساسی تشکیل شده است، برخوردار باشند؛
۳. برای آزادانه قلمداد کردن عمل رأی دادن باید رأی‌دهندگان استقلال شخصی در رأی دادن باشند. به معنای دیگر هیچ‌گونه اجبار خاصی برای رأی‌دهندگان وجود نداشته باشد (آشوری، ۱۳۹۵: ۸۴).

باید توجه کرد که امروزه عضویت در برخی سازمان‌های مهم بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا و ناتو مشروط به رعایت دموکراسی است، بنابراین بیشتر سازمان‌های بین‌المللی به‌خصوص سازمان ملل، به تعریف استانداردهای مدیریت دموکراتیک و حسن اجرای انتخابات دموکراتیک در کشورهای در حال گذار پرداخته‌اند. این نشان می‌دهد که حداقل برگزاری انتخابات آزاد به قاعده عرفی بین‌المللی تبدیل شده است.

۳. شروط استاندارد رأی دادن

برای اینکه مردم از حقوق برابر برخوردار شوند، ناچار باید در انتخاباتی آزاد شرکت کنند، این انتخابات باید دارای شروط استاندارد زیر باشد:

الف) عمل رأی دادن باید بین‌المللی باشد؛ یعنی رأی‌دهندگان قادر باشند عقیده خودشان را به همه دنیا اعلام کنند، به این صورت که این قانون اساسی را به‌عنوان قانون مؤثر برای تشکیل حکومت قبول دارند یا خیر؟ حالت دیگر اینکه رأی‌دهندگان به قانون اساسی رأی دهند که آنها را به یک کشور و دولت دیگر اضافه کند، در این حالت این عمل آزاد و مورد قبول به حساب نمی‌آید (ساندرس^۱، ۲۰۱۶: ۳).

ب) عمل رأی دادن باید براساس درک و فهم کافی باشد. دلایل متعددی ممکن است سبب فقدان یا کم شدن درک و فهم شود. از جمله دلایل زیر:

۱. فقدان اطلاعات و
 ۲. فقدان اهلیت عقلی برای فهم و درک مسائل (این شرط شامل کودکان نمی‌شود).
- بنابراین باید اطلاعات مناسب و کافی در اختیار مردم قرار گیرد، به این صورت که مردم از اصلاحات و قانون اساسی جدید به‌طور کامل آگاه شوند، همچنین زمان کافی به مردم داده شود که آن را مطالعه کرده و با نگاهی امیدوارانه روی محتوای آن تفکر کنند.

ج) عمل رأی دادن باید بدون هر گونه محدودیت یا ممانعت خارجی صورت پذیرد، این شامل موانع فیزیکی عمدی تحمیل شده توسط دیگران و همچنین اشکال مختلف اجبار می‌شود، از جمله استفاده عمدی از زور یا تهدید به ضرب و شتم (فرنچ^۱، ۲۰۱۳: ۲۰۱). قصد شخص اجبارکننده این است که شخص را مجبور به انجام کاری کند که به طور واقعی مایل به انجام آن نیست. به طور مثال به مردم گفته شود که در صورت رأی ندادن به قانون اساسی برای تشکیل دولت به شما تجاوز نظامی می‌شود. این نحوه رأی دادن که با تهدید تجاوز نظامی صورت می‌پذیرد، آزادانه نخواهد بود (امیرارجمند، ۱۳۸۶: ۱۰۲).

د) عمل رأی دادن باید بدون هر گونه محدودیت و ممانعت داخلی صورت پذیرد. از جمله محدودیت‌های داخلی می‌توان به مورد زیر اشاره کرد: ترس زیاد از مجازات‌های شدید که روی انتخاب مردم اثر بگذارد، به طوری که موجب انحراف از ارزش‌های پایدار جامعه و اولویت‌هایی که به طور معمول مردم دارند، شود. بنابراین رأی‌گیری به عنوان یک حق که با ترس زیاد از نظام حاکم صورت پذیرد، آزاد نخواهد بود (گروفنمن^۲، ۱۹۹۲: ۱۶۷). برای نمونه دولت اسکاتلند در سال ۲۰۱۴ اقدام به برگزاری همه‌پرسی استقلال اسکاتلند از بریتانیا کرد که با رأی منفی بیش از ۵۰ درصد از رأی‌دهندگان، اسکاتلند به عنوان بخشی از بریتانیا باقی ماند. در این رأی‌گیری تمامی موازین بین‌المللی حقوق بشر برای همه‌پرسی کاملاً اجرا شد و مورد قبول همه نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها قرار گرفت.

در مورد کریمه نیز شاهد همه‌پرسی برای جدایی و الحاق به روسیه هستیم. در این مورد قانون اساسی اوکراین به طور کامل نقض شد و با حمایت نظامی روسیه همه‌پرسی برای الحاق روسیه صورت پذیرفت. در این مورد شاهد اعتراض گروه وسیعی از کشورها به الحاق کریمه به روسیه هستیم، زیرا این همه‌پرسی دارای استانداردهای بین‌المللی حقوق بشری نیست، به طوری که مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۴ این همه‌پرسی را محکوم کرد و با اکثریت آرا کریمه را تحت حاکمیت اوکراین به رسمیت شناخت.

نمونه دیگری از همه‌پرسی، سودان جنوبی است. در سال ۲۰۱۱ همه‌پرسی استقلال سودان جنوبی به مدت یک هفته در منطقه خودمختار جنوب سودان انجام گرفت که نتیجه آن جدایی سودان جنوبی از بخش شمالی با ۹۹/۵ درصد آرای موافق بود. این همه‌پرسی مورد پذیرش کشور مادر قرار گرفت.

1. French
2. Grofman

۴. حاکمیت مردم: شرط لازم یا کافی برای شناسایی

مطابق این نظریه، یک ماهیت نمی‌تواند شناسایی شود، مگر اینکه شرط حاکمیت مردم را قبول کند. بنابراین حاکمیت مردم شرطی لازم برای شناسایی یک دولت است. حال پرسشی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا حاکمیت مردم شرط کافی برای شناسایی است یا خیر؟ در پاسخ به پرسش می‌توان گفت تصور اینکه یک ماهیت بتواند بدون داشتن سه شرط نخست کنوانسیون مونته‌ویدئو به یک دولت تبدیل شود، سخت است (سرزمین-جمعیت و حکومت). در حقیقت یک ماهیت باید معیارهای مورد قبول برای شناسایی را دارا باشد و در صورتی که معیارهای مورد قبول برای شناسایی را نداشته باشد، نمی‌تواند موضوع شناسایی قرار گیرد. بنابراین در صورتی می‌توان در مورد شناسایی چنین ماهیتی بحث کرد که ابتدا شرط حاکمیت مردم را قبول کند. این شرط باید شرط لازم باشد و نمی‌تواند شرط کافی قلمداد شود. دلیل این مسئله این است که اگر این شرط را شرط کافی بدانیم، در واقع یک ماهیت با یک شرط و بدون داشتن سه شرط دیگر می‌تواند به یک دولت تبدیل شود که این امر به نظر نامعقول و مضحک می‌رسد (ولر^۱، ۲۰۰۹: ۱۱۱).

با توجه به مطالب گفته‌شده چگونه نظریه تأسیسی دارای مفهوم می‌شود؟ اگر مفهوم نظریه تأسیسی این باشد که شناسایی توسط سایر دولت‌ها شرط لازم و کافی باشد، در این صورت شروط سرزمین، جمعیت و حاکمیت شروط لازم نیستند، در نتیجه یک ماهیت جدید مادامی که توسط سایر دولت‌ها شناسایی شود، بدون این شروط می‌تواند یک دولت باشد. با این اوصاف نظریه شناسایی تأسیسی مضحک به نظر می‌آید. با مقایسه نظریه تأسیسی و اعلامی تمایز چشمگیر و برجسته‌ای میان دو نظریه مشاهده نمی‌شود. در صورت مقایسه، در نظریه اعلامی این سه شرط شروط لازم تلقی شده‌اند، در صورتی که در نظریه تأسیسی این شروط لازم نیستند. اختلاف میان این دو نظریه در شناسایی توسط سایر دولت‌هاست، به طوری که نظریه تأسیسی، شناسایی را مشروط به شناختن توسط سایر دولت‌ها کرده، در صورتی که در نظریه اعلامی این گونه نیست. برای درک بیشتر مفهوم نظریه تأسیسی در وهله اول برای اینکه بتوانیم در مورد نظام حکومتی صحبت کنیم، باید احتمال دهیم که نظریه تأسیسی سه شرط سرزمین، جمعیت و حکومت را داراست. با این تصور به نظر می‌آید که نظریه تأسیسی سه شرط مزبور را به طور ضمنی در خود دارد. با همین استدلال می‌توانیم تصور کنیم که در این نظریه به صورت تلویحی حاکمیت مردم هم وجود دارد. بنابراین این نظریه لزوماً شامل سه شرط سرزمین، جمعیت و حاکمیت می‌شود (هیلگروبر^۲، ۲۰۰۱: ۸۷).

مفهوم مطالب بالا این است که هنگامی که به جمعیت مشخصی رجوع می‌شود برای اینکه آزادانه

1. Weller
2. Hilgruber

به قانون اساسی رای بدهند. در حقیقت جمعیت مشخصی از مزدوم مطمح نظر است که در یک سرزمین مشخص و شناخته شده به صورت دائمی تحت حکمرانی حکومتی زندگی می‌کنند که به مردم حق تصمیم‌گیری آزادانه در سرنوشت خود را داده و این حق در رفاندوم قانون اساسی متبلور گشته است (پورتمن^۱، ۲۰۱۰: ۲۴۹).

مطابق نظریه حاکمیت مردم، از شرط چهارم یعنی از اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها دست کشیده شد، زیرا اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها شرط لازم برای شناسایی در نظریه اعلامی نیست. در حقیقت حاکمیت مردم از نتایج شناسایی برای یک ماهیت جدید و ایجادکننده اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌هاست. بنابراین وجود اهلیت به صورت ضروری بستگی به این دارد که در ابتدا ماهیت شناسایی شود. یکی از مباحثی که ضروری می‌رسد این است که دولت‌ها تنها آنهایی نیستند که وارد رابطه با سایر دولت‌ها می‌شوند. سازمان‌های بین‌المللی و سایر ماهیت‌های غیردولتی نیز با سایر دولت‌ها وارد ارتباط می‌شوند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ارتباط با سایر دولت‌ها به خودی خود شرطی برای شناسایی نیست (مهرپور، ۱۳۹۷: ۱۵۲).

حقوق بین‌الملل مدرن و حاکمیت مردم

اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها تنها مختص دولت‌ها نیست، در صورتی که موضوع شناسایی، مخصوص دولت‌هاست. بنابراین در این بحث به موضوع ماهیت‌هایی غیر از دولت‌ها پرداخته نشده است، اما با بررسی موضوع شناسایی به طور اخص می‌توان نتیجه گرفت که اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها به عنوان نتیجه شناسایی حاصل می‌شود، نه شرط شناسایی. در واقع یک وضعیت بلا تکلیفی وجود دارد که آیا ماهیت‌های غیردولتی می‌توانند وارد رابطه با سایر دولت‌ها شوند یا خیر؟

حقوق بین‌الملل مدرن و در کنار آن پدیدار شدن حقوق فراملی پیدا کردن پاسخی مستقیم برای این پرسش را برای ما آسان کرده است. در کنار آن اگر دولتی قصد قبول کردن نظریه تصریح‌شده دستوری را داشته باشد، تکیه به کلمه سایر دولت‌ها و تأکید بر این کلمه بیان‌کننده مفهوم ضمنی اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌هاست که در فحوای این نظریه نهفته است، تنها مختص دولت‌هاست که چندان تعجب‌آور هم نیست. همچنین در دو نظریه شناسایی اعلامی و تأسیسی نباید ادعای در مورد ماهیت‌های غیر دولت را پذیرفت. بنابراین اگر دولتی بخواهد از نظریه حاکمیت مردم استفاده کند، با سه انتخاب مواجه می‌شود؛ اولین انتخاب در خصوص شرط حاکمیت مردم خواهد بود که شرط لازم و کافی برای شناسایی است. در حقیقت شرط حاکمیت مردم در درون خود سه شرط دیگر یعنی عناصر (سرزمین/جمعیت/حاکمیت) را نیز دارد.

دومین انتخاب حفظ استخوان‌بندی نظریه‌اعلامی است. همزمان از امتیازاتی که در حقوق بین‌الملل مدون نزدیک به متن نظریه‌تصویب‌شده بهره ببریم و سپس شرط حاکمیت مردم را به‌عنوان شرط دیگر لازم و نه کافی به آن اضافه کنیم. در این در این حالت سه عنصر حاکمیت/سرزمین/جمعیت به عنوان استخوان‌بندی نظریه‌اعلامی حفظ و عنصر حاکمیت مردم به عنوان عنصر چهارم به جای عنصر اهلیت می‌نشیند. در این حالت ممکن است اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها لازم به نظر بیاید؛ اما باید توجه کنیم اهلیت در نظریه‌اعلامی، در عمل صرفاً تزئینی است. همچنین ممکن است اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها لازم باشد. اما باید توجه کنیم که به‌کار بردن اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها در اینجا صرفاً تزئینی است. سومین انتخاب در واقع همان انتخاب دوم است، بدون اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها، در حقیقت اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها به‌عنوان نتیجه‌شناسایی و نه شرط شناخته شود.

اهمیت موضوع در این است که آیا دولتی که حاکمیت مردم را به‌عنوان مفهوم تاریخی قبول دارد، حاکمیت مردم را به‌صورتی که ارائه شد نیز قبول دارد یا خیر؟ با توجه به حقوق بین‌الملل مدرن می‌توان گفت شرط ضروری برای استقلال، رأی آزادانه مردم به قانون اساسی برای تشکیل یک دولت در نقطه‌خاص زمانی است (اسکوپرت^۱، ۲۰۱۴: ۱۸۰).

اخلاق و عدالت پایه‌های حقوق بین‌الملل

در سال‌های اخیر شاهد همه‌پرسی‌های متعددی در سراسر جهان به‌منظور ایجاد موجودیت‌های جدید بودیم که می‌توان به همه‌پرسی بارسلونا در اسپانیا، همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق و همه‌پرسی اسکاتلند در بریتانیا اشاره کرد. آیا جهان در عرصه حقوق بین‌الملل با چالشی جدید روبه‌روست که راه‌حلی واقعی برای آن ندارد؟ همچنین مسائل کوزوو و کریمه و برخورد دوگانه کشورهای غربی و روسیه و نمونه‌های متعدد موجودیت‌هایی که به‌وجود آمده‌اند اما از حقوق یک کشور مستقل برخوردار نیستند، حقوق بین‌الملل را در بن‌بست قرار داده است. به‌نظر می‌آید حقوق بشر و دموکراسی که بر مبنای عدالت باشد، می‌تواند راهگشا باشد. اگر هدف اولیه حقوق بین‌الملل عدالت باشد، بدان معناست که حمایت حداقلی از حقوق بشر باید وجود داشته باشد. با اینکه به‌نظر می‌آید عناصر (سرزمین، جمعیت، حاکمیت، اهلیت ورود به رابطه با سایر دولت‌ها) از شرط حاکمیت مردم مستقل و جدا هستند. دلیل این مسئله آن است که این عناصر، عناصری حقیقی‌اند که با استفاده از زور می‌توانند ایجاد شوند و ممکن است در نتیجه بی‌عدالتی شدید حاصل شده باشند. حال اگر اخلاق به‌عنوان عنصر پایه‌ای قلمداد شود، آنگاه

می‌توان به گروه مشخصی از مردم اجازه داد که به وسیله قانون اساسی منتخب خودشان بر خودشان حکومت کنند (اسکوپرت، ۲۰۱۴: ۱۸۵).

۱. عدالت به عنوان هدف مقدماتی حقوق بین‌الملل

در این بخش سعی می‌شود در خلال ارائه نظریه حاکمیت مردم به عنوان نظریه جدید شناسایی، دو دلیل بسیار قابل قبول برای اثبات این نظریه بیان شود.

در ابتدا دلیل اول را می‌توان به این صورت بیان کرد که قرار دادن عدالت به عنوان هدف مقدماتی حقوق بین‌الملل مبتنی بر اصول دموکراتیک است و بسیار بدیهی و روشن است، زیرا براساس تمایل مستقیم مردم و با اکثریت مردمی حاصل می‌شود.

دومین دلیل این است که مهم‌ترین نکته در اینجا ترویج و توسعه نظریه براساس عدالت و مشروعیت و خودمختاری است، به طوری که نگاه به آینده^۱ حقوق بین‌الملل براساس عدالتی که در مفهوم حمایت از اساس حقوق بشر است، موجب کارآمدتر شدن حقوق بین‌الملل خواهد شد. به طور قطع هنگامی که حقوق بشر رعایت شود و در کنار آن مورد نظارت قرار گیرد، برقراری عدالت به واقعیت نزدیک‌تر خواهد شد. در این نظریه توجه و احترام به عدالت مبنا قرار گرفته است و این بسیار منطقی به نظر می‌رسد (بوکانان^۲، ۲۰۰۳: ۸۰).

این توجه و احترام که در اینجا به آن اشاره می‌شود، در واقع به معنای حمایت از اساس حقوق بشر به عنوان هدف ابتدایی حقوق بین‌الملل عمومی است، در نتیجه چنین دیدگاهی صلح به عنوان هدف ابتدایی حقوق بین‌الملل دیگر هدفی فرعی خواهد بود. بنابراین باید در منشور ملل متحد به عنوان هدف دوم در راستای هدف اول قرار گیرد، البته مفهوم این جمله این نیست که عدالت و صلح همواره با یکدیگر در کشمکش و تقابل خواهند بود، در حقیقت عدالت معنای وسیع‌تری نسبت به صلح دارد که دامنه آن مفهوم صلح را هم در برمی‌گیرد.

برای برقراری عدالت به ممنوعیت جنگ‌های تجاوزکارانه نیاز خواهد بود. علت این مسئله این است که جنگ‌های تجاوزکارانه ماهیتاً به نقض حقوق بشر منجر می‌شود. به عبارت دیگر، اگر عدالت برقرار شود، به سبب برقراری عدالت صلح نیز ایجاد خواهد شد.

در برخی مواقع برای برقراری عدالت نیازمند نقض صلح و در پی آن مبارزه به صورت متحد برای برقراری عدالت هستیم. نمونه چنین وضعیتی در جنگ جهانی دوم و اتحاد دولت‌های متفق در برابر تهاجم فاشیست و مبارزه با آن برای توقف نقض گسترده حقوق بشر و نقض تمامی ارزش‌های اخلاقی مشاهده شد. در چنین مواردی عدالت مقدم‌تر از صلح خواهد بود (سمفورد^۳، ۲۰۱۶: ۲۹۷). بنابراین در موارد کشمکش و مناقشه کفه ترازو به وضوح به سمت

1. De legeferenda
2. Buchanan
3. Samford

عدالت سنگینی می‌کند. به عبارت دیگر، هنگام کشمکش میان عدالت و صلح همه ما به‌طور واضح عدالت را ترجیح خواهیم داد. برای مثال در جنگ یوگسلاوی همگان به‌دنبال عدالت بودند و حمایت نظامی و مداخله بشردوستانه نسخه‌ای بود که جهان برای جنگ یوگسلاوی پیچید. پس چرا عدالت هدف اصلی حقوق بین‌الملل نباشد؟ (ایگده^۱، ۲۰۱۳: ۱۶۲).

۲. عدالت مبنای نظریه حاکمیت مردم

نظریه حاکمیت مردم دارای دو امتیاز ساده است:

اولین امتیاز آن این است که نظریه حاکمیت مردم بسیار قابل رعایت و نظارت است و در مفهوم اخص بسیار واقع‌گرایانه‌تر از سایر نظریات است. پیشنهاد این نظریه نیازمند وجود نهادهای عمل‌گرای بی‌طرف است که بر ماهیت جدید نظارت کنند و به این پرسش پاسخ دهند که آیا واقعاً حقوق بشر را رعایت می‌کنند یا خیر؟ در کنار نظر وجود نهادهای عمل‌گرای بی‌طرف تردید زیادی نیز وجود دارد که آیا این نهادها به سبب اینکه ماهیت‌های غیردولتی‌اند، واقعاً بی‌طرف خواهند بود؟

دومین امتیاز آن این است که حمایت از حقوق بشر حقیقتاً به‌طور کامل با تعریف عدالت مطابقت دارد، به‌ویژه هنگامی که این حمایت در مبحث شناسایی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین در اینجا باید به‌طور جدی موضوع تمایل مردم را نیز مورد توجه قرار داد. ابتدا فرض می‌کنیم ماهیت «الف» دارای یک سرزمین مشخص است و در داخل این سرزمین مشخص جمعیتی مشخص زندگی می‌کنند و این جمعیت حکومت حاکم بر این سرزمین را قبول و تأیید می‌کند، به دنبال همه این شرایط این ماهیت تلاش می‌کند که شناسایی شود (بوکانان، ۲۰۰۷: ۸۳).

برای درک بهتر مطلب فرض می‌کنیم که این ماهیت حقوق بشر را به‌طور واقعی رعایت کرده و همچنین از حقوق بشر حفاظت و حمایت می‌کند و در پی رعایت حقوق بشر توسط ماهیت «الف» حداقل سطح حمایتی مورد توقع جامعه بین‌المللی برآورده شود، اما بنا به دلایل غیرمربوط به حقوق بشر مردم از قانون اساسی رضایت ندارند. برای مثال در قانون اساسی روند حرکت آرام نظام به سمت توسعه را متوقف کرده و به‌دور پی آن توسعه اقتصادی کشور کاهش چشمگیری داشته است و این قانون اساسی اصلاح‌نشده است.

بی‌شک در جهان ماده نمی‌توان دو ماهیت مشابه به نام «الف» داشت، بنابراین فرض می‌کنیم یک جهان متافیزیکی داریم که در این جهان دو ماهیت دقیقاً مشابه به نام «الف» داریم. در اینجا باید برای تمییز دو ماهیت، ماهیت جدید را «الف» نامگذاری کنیم. ماهیت «الف» با ماهیت «الف» دارای جمعیت، حاکمیت و سرزمین یکسان هستند. نظام حاکم بر ماهیت

«الف» حقوق بشر را رعایت و همچنین از اجرای حقوق بشر حمایت و بر رعایت حقوق بشر نظارت می‌کند، اما سطح حمایت از حقوق بشر «الف» به میزان ناچیزی از سطح حمایت انجام‌گرفته توسط ماهیت «الف» کمتر است. اما همچنان از حداقل سطح حمایت مورد توقع جامعه جهانی بیشتر است. با وجود این مردم از ماهیت «الف» بسیار رضایت بیشتری دارند، زیرا به قانون اساسی آزادانه رأی دادند و همچنین از توسعه اقتصادی ماهیت «الف» بهره‌مند شده‌اند. منطقی به نظر نمی‌رسد که جامعه جهانی ماهیت «الف» را شناسایی کند. این دیدگاه حرکتی رو به جلو برای توسعه حقوق بین‌الملل است. اما نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که عدالت باید در حمایت از حقوق بشر به عنوان هدف مقدماتی حقوق بین‌الملل استفاده شود، حقوق بشر بدون عدالت بی‌معناست (رابرت^۱، ۲۰۰۲: ۱۰۲).

نظریه حاکمیت مردم و حقوق طبیعی

به اختصار می‌توان گفت که استدلال مبتنی بر حاکمیت مردم به عنوان شرط شناسایی یک دولت، مفهوم خاص تاریخی است که جزئی از حقوق طبیعی تلقی نمی‌شود. به عبارت دیگر این جمله که «هر قاعده بین‌المللی که عدالت را به عنوان اساس اخلاقی حقوق بین‌الملل نقض می‌کند فاقد اعتبار قانونی است»، از لحاظ حقوقی صحیح نیست. با وجود مشابهت حقوقی استدلال نظریه حاکمیت مردم با نظریه طرفداران پوزیتیویسم، به نظر می‌آید موارد زیادی از تضاد میان این نظریه و نظریات متفکران پوزیتیویسم می‌توان یافت. برای مثال می‌توان به مواضع کلسن و هارت اشاره کرد که هر دو پوزیتیویست‌های نام‌آشنایی هستند، اما در بسیاری از مواقع نظریه مخالفی دارند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۹۱).

پیشنهاد‌های پوزیتیویست‌ها به صورت زیر است:

اینکه آیا در هر نظام حقوقی یک نرم از نظر حقوقی معتبر است یا نه و اینکه این نرم بخشی از آن نظام حقوقی را تشکیل می‌دهد یا نه؟ به منابع آن بستگی دارد یا به استحقاق آن نرم؟ بنابراین اعتقاد به اینکه نرم حقوقی بین‌الملل معتبر است و دلیل این اعتبار تنها منابع آن باشد، به عبارت دیگر علت اعتبار یک نرم حقوقی بین‌الملل، منابع آن باشد، این دیدگاه در ذیل دیدگاه پوزیتیویست‌ها قرار می‌گیرد. برعکس اگر کسی به این نتیجه برسد که یک نرم حقوقی بین‌المللی به سبب استحقاق آن نرم یا به عبارت دیگر به علت دارا بودن محاسن آن قانون اعتبار دارد، در ذیل دیدگاه طرفداران نظریه حقوق طبیعی قرار می‌گیرد (هیل^۲، ۲۰۱۶: ۲۲۱).

برای نمونه آیا اخلاقی یا غیراخلاقی بودن قانون بر اساس هر نظریه‌ای دلیلی بر اعتبار نرم

1. Robert

2. Hill

حقوقی بین‌الملل است یا خیر؟ به نظر می‌آید اینکه یک نوع خاص از ارزش اخلاقی که به آن رجوع می‌شود به‌عنوان معیار معتبر هنجاری تلقی شود، صحیح نیست. ظاهراً بوکانان نیز چنین اعتقادی ندارد که یک نرم به‌دلیل اینکه برخلاف عدالت ایجاد شده است، نامعتبر تلقی شود. برخلاف چنین تصویری اگر فرض کنیم که عدالت هدف حقوق بین‌الملل نیست ولی باید هدف آن باشد، این نوع بیان در واقع نوع بیان وظیفه‌شناسی است و با بیان هستی‌شناسی مطابقت ندارد (هاشمی، ۱۳۹۳: ۸۶).

همان‌طور که بوکانان بیان می‌کند: «عدالت یک هدف است به معنای یک حالت ایده‌آل از امور، این هدف هدفی اخلاقی است که ما قصد می‌کنیم به آن دست پیدا کنیم. همچنین تلاش می‌کنیم با این رویکرد به آن نزدیک شویم، حتی اگر امکان رسیدن به آن به‌طور کامل و بی‌نقص همیشه وجود نداشته باشد (بوکانان، ۲۰۰۳: ۶۳). در عمل چنین هدفی باید به سرانجام برسد، اما همراه با سایر اهداف. برای نمونه چگونه باید حقوق بین‌الملل توسعه پیدا کند؟ چگونه نرم‌های حقوق بین‌الملل باید وضع شوند؟ حداقل شروط نرم‌های بین‌المللی چه باید باشند؟ باید شاهد چه عملکردی از حقوق بین‌الملل باشیم؟ چه اصولی حاکم بر مؤسسات بین‌المللی هستند؟ و غیره.

به‌طور قطع نمی‌توان گفت که عدالت معیاری برای اعتبار است، بنابراین می‌پذیریم که قوانین ناعادلانه‌اند و متأسفانه اعتبار حقوقی آنها ناشی از منابعشان است (هوفبوئر^۱، ۲۰۱۶: ۱۴۲).

در حقیقت اعتقاد به برقراری نرم‌های حقوق بین‌المللی مطابق آنچه دولت‌ها مورد شناسایی قرار گرفته‌اند یا نرم‌هایی مطابق آنچه ماهیت‌های جدید در آینده شناسایی می‌شوند، به معنای شناسایی به هر روش غیرمعتبری نیست، زیرا آن روش‌ها ممکن است ناعادلانه باشد. به‌عبارت دیگر، نظریه‌هایی مانند نظریه اعلامی شناسایی به‌عنوان نرم معتبر حقوقی بین‌المللی در خصوص شناسایی (حتی اگر با این انسجام کامل همیشه به کار نمی‌رود) می‌تواند استفاده شود، اما بی‌گمان به اصلاح نیاز دارد. بنابراین اگرچه پوزیتیویست‌های حقوق فی‌نفسه در چارچوب این بحث قرار ندارند، اما اگر تمایل به بررسی نظریات پوزیتیویست‌ها وجود داشته باشد، این نظریات در مقابل نظریات حقوق طبیعی قرار می‌گیرد. در هر صورت اگر عدالت به‌عنوان هدف مقدماتی حقوق بین‌الملل قرار گیرد، همچنین حاکمیت مردم نیز به عنوان شرط شناسایی مقرر شود، می‌توان گفت نظریه حاکمیت مردم براساس عدالت در حیطه پوزیتیویست‌های حقوق قرار می‌گیرد و در حیطه نظریات حقوق طبیعی نیست (اوکونل^۲، ۲۰۱۱: ۱۲).

1. Hofbauer
2. Oconnel

نتیجه گیری

جامعه جهانی به صورت تدریجی از جامعه بین‌المللی منحصرأ دولت‌سالار به سوی جامعه بین‌المللی انسان‌گرا و مردم‌سالار حرکت کرده و نقطه عطف این تحولات تدوین منشور سازمان ملل متحد است. در این منشور قیودی کلی و معانی دقیق و منسجمی بدون هر گونه نظام حمایتی و نظارتی روشن پیش‌بینی شد. به تدریج و با صدور قطعنامه‌های بنیادین این معانی تکمیل شدند و منشور جهانی حقوق بشر را شکل دادند. در سایه این تحولات دولت‌های جهان به موجودیت‌هایی مسئولیت‌پذیر مبدل شدند و ساختار نظم نوین جهانی شکل گرفت. مشکل اصلی بر سر راه رسیدن به این هدف کشورهای توسعه‌نیافته و حامیان قدرتمند آنهاست؛ این دسته از کشورها به منظور اعمال حاکمیت و قدرت برتر خود تلاش می‌کنند از بار مسئولیت بین‌المللی بگریزند.

در کنار این تحولات ملت‌های جهان خواهان کسب حقوق بنیادین خود هستند. کشورهای درگیر جنگ که سال‌ها از هر گونه حقوقی محروم بودند، امروز به دنبال حق تعیین سرنوشت خودشان هستند. به طوری که اقلیت‌های ساکن در کشورهای درگیر جنگ مانند یمن، سوریه و عراق تنها خواهان دستیابی به حقوق اقتصادی اجتماعی نیستند، بلکه همین گروه از ملت‌ها نیز در پی حقوقی فراترند. به عبارت دیگر این دسته از ملت‌ها خواهان به رسمیت شناخته شدن حق مشارکت سیاسی‌شان هستند. همه این موارد ارسال پیام روشنی است به جهان و نظام‌های حاکم بر آن که دوران نظم جهانی براساس حقوق نسل سوم شروع شده و آنچه در نتیجه این تغییرات روی داده است، تحول در نرم‌های جهانی و بازیگران تأثیرگذار در آن است. در حقیقت قدرت در جهان امروز به نفع مردم و ملت‌ها در حال تغییر است و نظام حقوق بین‌الملل به ناچار باید راه تغییر را در پیش بگیرد، از این رو باید به دنبال راهی مبتنی بر عدالت برای شناسایی ملت‌های خواهان دستیابی به حقوق نسل سوم بود. در این زمینه نظریه حاکمیت مردم می‌تواند راهگشا باشد. نظریه حاکمیت مردم از لحاظ نظری بسیار به واقعیات جهان امروز نزدیک‌تر است. در این نظریه سعی بر مطابقت نظریه با عدالت شده است، به طوری که این نگاه با مفهوم خودمختاری در یک راستا قرار دارد، با این تفاوت که در این نظریه حق مشارکت سیاسی اساس رسیدن به عدالت قرار گرفته است. با نگاهی به نظریات فلاسفه می‌توان گفت در نظریه حاکمیت مردم در واقع حاکمیت مردم به عنوان شرط لازم و کافی شناسایی شده است. از آنجا که ادبیات حاکمیت مردم دارای محتوای مستحکم‌تر و غنی‌تری است، اگر نظریه حاکمیت مردم با نظریات بوکانان تلفیق شود، مفهوم عدالت معنای خاصی پیدا می‌کند. در این بیان عدالت به مفهوم حمایت و حفاظت از حقوق اساسی بشر است. حال می‌توان عدالت را به عنوان هدف ابتدایی حقوق بین‌الملل ارائه داد، بنابراین عدالت باید جایگزینی برای صلح به عنوان هدف

ابتدایی حقوق بین‌الملل شود. همچنین باید پذیرش حاکمیت مردم به‌منزله شرطی برای شناسایی یک دولت جدید مورد قبول قرار گیرد. همچنین باید در نظر داشت که حتماً شروط جدید در قالب راهی میان حقوق طبیعی و پوزیتیویسم حرکت کند. بنابراین ابتدا باید تمرکز بر شرط چهارم شناسایی در حقوق بین‌الملل گذاشته شود و راه‌حلی برای شرط چهارم شناسایی ارائه شود. همان‌طور که گفته شد، باید عدالت به‌عنوان هدف ابتدایی حقوق بین‌الملل توسعه و گسترش یابد. در اینجا عدالتی مطمح نظر است که با توسعه و گسترش حقوق بشر به‌دست بیاید. بنابراین سایر شروط شناسایی در نظریهٔ اعلامی را که مشروعیت نسبی دارند، جهت استحکام حقوق بین‌الملل حفظ می‌کنیم و تنها به سراغ شرط چهارم می‌رویم؛ زیرا ثبات دقیقاً چیزی است که در این برههٔ زمانی حقوق بین‌الملل به آن احتیاج دارد و موجب استحکام هرچه بیشتر حقوق بین‌الملل می‌شود. بنابراین شرط چهارم را حاکمیت مردم قرار می‌دهیم، زیرا با حاکمیت مردم، عدالت واقعی برقرار می‌شود.

در این زمینه باید جامعهٔ جهانی در جهت تبدیل حقوق نرم به حقوق سخت حرکت کند، به‌عبارت دیگر، باید حقوقی از جمله حق توسعه و حق مشارکت سیاسی در قالب معاهدات جهانشمول و الزام‌آور ارائه شوند و در کنار این معاهدات، سازوکار جهانی نظارت بر رعایت این حقوق ایجاد شود، بنابراین نیازمند سازمانی عمل‌گرا و مستقل هستیم، بنابراین پیشنهاد می‌شود شورای حقوق بشر به سازمان حقوق بشر جهانی مبدل شود. این سازمان باید مستقل عمل کند و بتواند بر مشروعیت و همچنین قانونی بودن دولت‌ها مهر تأیید یا عدم تأیید بزند. همگام و همسو با این تغییرات باید در نظام سازمان ملل متحد نیز تغییراتی ایجاد کرد. به‌عبارت دیگر شورای امنیت سازمان ملل متحد که تنها ارگان برای ضمانت اجرای قوانین بین‌المللی است و به‌منظور حفظ صلح بین‌المللی وارد عمل می‌شود، نقطهٔ ضعف این نهاد این است که در کنار مسئولیت‌های سنگین پاسخگوی هیچ نهادی نیست و به یک نهاد سیاسی مبدل شده است. این نهاد باید تغییر رویه دهد. پیشنهاد این است که حفظ حقوق بنیادین ملت‌ها اولویت این نهاد شود. همچنین برای جلوگیری از منفعل شدن آن باید ابتدائاً به نهاد حقوق بشری جهانی در مورد اقدامات خود پاسخگو باشد. به‌عبارت دیگر، شورای امنیت باید پاسخگوی عدم اقدام در مواقع نیاز مبرم مردم یک کشور که مورد نقض فاحش حقوق بشر شده‌اند، به حمایت جهانی باشد. همچنین باید ساختارهای شورای امنیت همگام با تحولات جهانی متحول شود تا بتواند در مواقع لزوم از مردم در برابر حاکمان حمایت کند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آشوری، محمد (۱۳۹۵)، *حقوق بشر و مفاهیم مساوات، عدالت، انصاف*، تهران: خرسندی.
۲. آقایی، سید داوود (۱۳۹۰)، *حقوق سازمانهای بین‌المللی*، تهران: سرای عدالت.
۳. امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۶)، *مجموعه اسناد حقوق بشر*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۴. ذاکریان، مهدی (۱۳۸۱)، *حقوق بشر در هزاره جدید*، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. ضیایی بیگدلی محمدرضا (۱۳۹۸)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: گنج دانش.
۶. طباطبائی مومنی، منوچهر (۱۳۹۰)، *آزادی‌های عمومی و حقوق بشر*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. میرعباسی سید باقر (۱۳۹۴)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: میزان.
۸. ————— (۱۳۸۸)، *نظام جهانی ارزیابی و حمایت از حقوق بشر*، ج ۱، تهران: جنگل.
۹. مهرپور، حسین (۱۳۹۷)، *نظام بین‌المللی حقوق بشر*، تهران: اطلاعات.
۱۰. هاشمی، سید محمد (۱۳۹۳)، *حقوق بشر و آزادی‌های اساسی*، تهران: میزان.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Balayev B.(2013), *The Right to Self-determination*, Lexington Books.
2. Barry B.(1991), *Theories of Justice*, University of California Press.
3. Barten U.(2014), *Minority Rights and Internal self-determination*, Springer.
4. Buchanan A.(2010), *Human Rights legitimacy and Use of Force* , Oxford University Press44.
5. Cole M.(2012), *Equality and Human Rights*, Roultedge,
6. Debbas V. G.(1990), *Collective Responsies to Illegal Acts in International Law*, Springer44.
7. Egede E. and P.Sutch (2013), *Politics of International Law and International Justice*, Edingburgh University Press44.
8. Fisch J.(2015), *The Rights to Selfdetermination of Peoples*, Cambridge University Press.
9. French D. (2013), *Statehood and Self determination*, Cambridge University Press.
10. Grant T. D(1999) , *The Recognition of state*, Oxford University Press44.
11. Grofman B.(1992), *Minority Representation and the Quest for Voting Equality*, Cambridge Ubiversity Press44.
12. Hill G.(2015), *Yemen Endures: Civil War Saudi Adventurism and The Future of Arabia*, Oxford University Press44.
13. Hilgruber C.(2001), *The admission of new states*, Macmillan

14. Hofbauer J. A.(2016), *Sovereignty in the Exercise of the Right to Selfdetermination*, Brill Nijhoff.
15. Miller F. P.(2010), *Declarative theory of State*, Routledge44
16. Nootens G.(2013), *Popular sovereignty in The West*, Routledge44.
17. Oconnel M. E.(2011), *The Power and Purpose of International law*, Oxford University Press44.
18. Pavkovic A.(2016), *Creating New States: Theory and Practice of Secession*, Routledge44.
19. Portmann R.(2013), *Legal Personality in international law*, Cambridge University Press44.
20. Robert D.(2002), *The changing face of Recognition*, Oxford44
21. Roepstorf K.(2013), *The Politics of Selfdetermination*, Routledge44.
22. Samford C.(2016), *Rethinking International law and Justice*, Routledge44.
23. Saunders R.(2016), *Democracy and the Vote*, Routledge44
24. Schmitt C.(2008), *Constitutional Theory*, Duke University Press44.
25. SchupertF.(2014), *Freedom, Recognition*, Springer44
26. Talmon S.(2004),*The constitutive*, Springer44
27. Weller M.(2009), *SettlingSelf determination*, Martinus Nijhoff44.